



شیخ محمود شبستری « گلشن راز »

بخش ۳۶ - سوال از ماهیت قرب و بعد و امکان وصال با حق

۱ وصال ممکن و واجب به هم چیست؟

حدیث قُرب و بُعد و بیش و کم چیست؟

بخش ۳۷ - جواب

۱ ز من بشنو حدیث بی کم و بیش

ز نزدیکی تو دور افتادی از خویش

۲ چو هستی را ظهوری در عدم شد

از آنجا قُرب و بُعد و بیش و کم شد

۳ قریب آن هست کورا زش نور است

بعید آن نیستی کز هست دور است

۴ اگر نوری ز خود در تو رساند

تو را از هستی خود وا رهند

۵ چه حاصل مر تو را زین بود نابود

کز او گاهیت خوف و گه رجا بود

۶ نترسد زو کسی کو را شناسد

که طفل از سایه خود می هراسد

۷ نماند خوف اگر گردی روانه

نخواهد اسب تازی تازیانه

۸ تو را از آتش دوزخ چه باک است

گر از هستی تن و جان تو پاک است

۹ از آتش زرّ خالص بفرورد

چو غشی نبود اندر وی چه سوزد

۱۰ تو را غیر تو چیزی نیست در پیش

ولیکن از وجود خود بیندیش

۱۱ اگر در خویشتن گردی گرفتار

حجاب تو شود عالم به یک بار

۱۲ تویی در دُور هستی جزو آسفل

تویی با نقطه وحدت مقابل

۱۳ تعین های عالم بر تو طاری است

از آن گویی چو شیطان، «همچو من کیست؟»

۱۴ از آن گوئی مرا خود اختیار است

تن من مرکب و جانم سوار است

۱۵ زمام تن به دست جان نهادند

همه تکلیف بر من زان نهادند

۱۶ ندانی کین ره آتش پرستی است

همه این آفت و شومی ز هستی است

۱۷ کدامین اختیار ای مرد عاقل

کسی را کو بود بالذات باطل

۱۸ چو بود توست یک سر همچو نابود

نگویی که اختیارت از کجا بود؟!

۱۹ کسی کو را وجود از خود نباشد

به ذات خویش نیک و بد نباشد

۲۰ که را دیدی تو اندر جمله عالم

که یک دم شادمانی یافت بی غم

۲۱ که را شد حاصل آخر جمله امید؟

که ماند اندر کمالی تا به جاوید؟

۲۲ مراتب باقی و اهل مراتب

به زیر امر حق و الله غالب

۲۳ مؤثر حق شناس اندر همه جای

ز حدّ خویشتن بیرون منه پای

۲۴ ز حال خویشتن پرس این قدر چیست

وز آنجا باز دان گاهل قدر کیست

۲۵	هر آن کس را که مذهب غیر جبر است	نبی فرمود کو مانند گبر است
۲۶	چنان کان گبر، یزدان و اهرمن گفت	مر آن نادانِ احمق، او و من گفت
۲۷	به ما افعال را نسبت مجازی است	نَسَب خود در حقیقت لهو و بازی است
۲۸	نبودی تو که فعلت آفریدند	تو را از بهر کاری برگزیدند
۲۹	به قدرت بی سبب دارای بر حق	به علم خویش حکمی کرده مطلق
۳۰	مقدّر گشته پیش از جان و از تن	برای هر یکی کاری معین
۳۱	یکی هفتصد هزاران ساله طاعت	به جای آورد و کردش طوق لعنت
۳۲	دگر از معصیت نور و صفا دید	چو توبه کرد نور «اصطفی» دید
۳۳	عجب تر آنکه این از ترک مأمور	شد از الطافِ حقّ مرحوم و مغفور
۳۴	مر آن دیگر ز مُنهی گشته ملعون	زهی فعل تو، بی چند و چه و چون
۳۵	جنابِ کبریایی لاابالی است	منزه از قیاساتِ خیالی است
۳۶	چه بود اندر ازل ای مردِ نااهل؟	که این یک شد محمد و آن ابوجهل
۳۷	کسی کو با خدا چون و چرا گفت	چو مشرک حضرتش را ناسزا گفت
۳۸	ورا زبید که پرسد از چه و چون	نباشد اعتراض از بنده موزون
۳۹	خداوندی همه در کبریائی است	نه علت لایقِ فعلِ خدایی است
۴۰	سزاوار خدائی لطف و قهر است	ولیکن بندگی در جبر و فقر است
۴۱	کرامت آدمی را اضطرار است	نه آن کو را نصیبی ز اختیار است
۴۲	نبوده هیچ چیزش هرگز از خود	پس آنکه پرسدش از نیک و از بد
۴۳	ندارد اختیار و گشته مأمور	زهی مسکین که شد مختارِ مجبور
۴۴	نه ظلم است این که عینِ علم و عدل است	نه جور است این که محضِ لطف و فضل است
۴۵	به سرعت زان سبب تکلیف کردند	که از ذاتِ خودت تعریف کردند
۴۶	چو از تکلیفِ حق عاجز شوی تو	به یک بار از میان بیرون روی تو
۴۷	به کلّیتِ رهایی یابی از خویش	غنی گردی به حقّ ای مردِ درویش
۴۸	برو جانِ پدر تن در قضا ده	به تقدیراتِ یزدانی رضا ده

وزن: مفاعیلن مفاعیلن فعولن (هزج مسدس محذوف با وزن دوبیتی)

منابع:

۱- وبسایت گنجور:

[شیخ محمود شبستری «گلشن راز» بخش ۳۶ - سوال از ماهیت قرب و بعد و امکان وصال با حق](#)

۲- کتاب گلشن راز، اثر: شیخ محمود شبستری با مقدمه و تصحیح و توضیحات به اهتمام دکتر صمد موحد

۳- کتاب شرح گلشن راز، اثر: الهی اردبیلی - مقدمه و تصحیح و تعلیقات: محمدرضا برزگر خالقی، عفت کرباسی

۴- کتاب شرح گلشن راز (مفاتیح الاعجاز) اثر: محمد لاهیجی گیلانی، پیش گفتار و ویرایش: دکتر علیقلی محمودی بختیاری

۵- وبسایت واژه باب: <https://vajehyab.com>



خانقاه خاکسار جلالی مطهری  
Khaksar Khanqah

تنظیم و ارائه: وبسایت خانقاه خاکسار مطهره

## لغتنامه و شرح:

* رَشّ نور: کنایه از ظهور نور وجود	* خوف ورجا: بیم و امید. (سالک)
* غشی: ناخالصی.	* آسفل: پایین‌تر؛ پست‌تر؛ زیرتر.
* طاری: ویژگی چیزی که به طور ناگهانی عارض شده است.	* گبر: gabr: پیروز زردشت. کافر.
* اَصْطَفَى: برگزیده	* کبریا: عظمت خداوندی.
*	

### اگر در خویش‌تن گردی گرفتار      حجاب تو شود عالم به یک بار

یعنی چون حقیقت انسانی نسخه‌ای است منتخب از جمیع عالم، ۷۱۸ هرگاه که انسان گرفتار حجاب خودی شد، گرفتار حجاب همه عالم است و هر که از پرده پندار خودی خلاص شد، هیچ حجاب دیگر او را نیست. و منشأ واصل همه گناهان، خودبینی است. و توهم غیریت وجود خود، موجب توهم غیریت وجود عالم است. شعر:

هر آن کس را که مذهب غیر جبر است      نبی فرمود کو مانند گبر است

جبر در مقابل اختیار است و «جبریّه» طایفه‌اند که اسناد افعال عبد به حق می‌نمایند و می‌گویند که بنده را اصلاً قدرت نیست؛ نه قدرت مؤثره چنانچه «معتزله» گفته‌اند که عبد در افعال خود مستقل است، و نه قدرت کاسبه چنانچه «اشاعره» فرموده‌اند که افعال عباد به تقدیر حق است؛ فاما بنده را قدرت کسب هست. و «جبریّه» می‌گویند که بنده مانند جمادات است در صدور افعال از او که هیچ اختیار به هیچ نوع (الف ۲۴۱) ندارد؛ سنگ را

### چو از تکلیف حق عاجز شوی تو      به یک بار از میان بیرون روی تو

یعنی هرگاه که تو بر حقیقت عدمیت خود واقف گردی و از تکلیف حق عاجز شوی و بدانی که تکلیف تو بواسطه آن بوده است که بحکم اتحاد مظهر و ظاهر، ذات و صفات خود را به تو نسبت فرموده‌اند و تو را از ذات خود تعریف کرده، و الا تو را نه وجود بوده است و نه افعال، «بیکبار از میان بیرون روی تو» یعنی حصه عدمیت ممکن که عبدیت است، از حصه الهیت که وجود است، ممتاز گردد و تو بالکل از میان بیرون روی و بدانی که تویی تو نمود بی بود و عدمی وهمی بوده است و عابد و معبود و عارف و معروف و مکلف و مکلف یک حقیقت است که به اعتبار اطلاق و تقیید ممتاز می‌نمایند. و آن زمان بحقیقت بشناسی که نسبت اختیار با تو نمودن و تو را مأمور گردانیدن با وجود مجبوریت و اضطرار، بنابر چه حکمت بوده است.